

کودتاهای ایران

کودتاهای ایران

نویسنده
سهراب یزدانی



نشر ماه
تهران
۱۳۹۷

سرشناسه:	یزدانی، سهراب، ۱۳۲۸-.
عنوان و پدید آور:	کودتاهای ایران؛ سهراب یزدانی.
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری:	۴۴۰ ص.
شابک:	ISBN 978-964-209-004-4
یادداشت:	فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
موضوع:	کودتا — ایران.
موضوع:	ایران — سیاست و حکومت — تاریخ.
موضوع:	ایران — تاریخ — کودتای ۱۲۹۹.
موضوع:	ایران — تاریخ — انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. — کودتا، ۱۳۲۶ ق.
موضوع:	ایران — تاریخ — پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷ — کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.
رده بندی کنگره:	۱۳۹۵ ۴۹۰ ک / ۱۴۷۹ DSR
رده بندی دیویی:	۹۵۵ / ۰۸۲۲
شماره ی کتابخانه ی ملی:	۴۴۶۰۳۲۹

فهرست مطالب

کودتاهای ایران

نویسنده: دکتر سهراب یزدانی
دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی

بهار ۱۳۹۷	چاپ دوم
۱۰۰۰ نسخه	تیراژ
بهار ۱۳۹۶	چاپ اول
حسین سجادی	مدیر هنری
مصطفی حسینی	ناظر چاپ
آرمانسا	لیتوگرافی
صنوبر	چاپ جلد
آرمانسا	چاپ متن و صحافی
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۰۰۴-۴	
همه ی حقوق برای ناشر محفوظ است.	



نشر ماهی

تهران، خیابان انقلاب، رویه روی سینما سپیده، شماره ی ۱۷۶، واحد ۴
تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵ ۱۸۸۰
www.nashremahi.com

پیش گفتار	۷
۱ درباره ی کودتا	۱۳
۲ براندازی مجلس اول	۶۵
۳ برچیدن مجلس دوم	۱۲۷
۴ سوم اسفند ۱۲۹۹	۱۸۷
۵ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲	۲۷۵
۶ الگوی کودتاهای ایران	۳۸۷

گزیده ی منابع	۴۱۷
نمایه	۴۲۵

پیش‌گفتار

مداخله‌ی مردان شمشیر در کار حکومت پیشینه‌ای چند هزار ساله دارد، اما عمر کودتای نظامی کم‌تر از این‌هاست. آغازگر کودتای نظامی را ناپلئون بناپارت می‌دانند. این سردار با عمل خود به سده‌ی هجدهم پایان بخشید و دروازه‌ی سده‌ی جدید را گشود. از آن پس، انواع کودتاها در سراسر جهان انجام گرفته و پیشرفت فنون نظامی و جنگ‌افزارها بر دامنه و تنوع این پدیده افزوده است. کودتا به روشی برای تغییر دولت بدل شده و در برخی کشورها جای شیوه‌های دیگر مانند انتخابات را گرفته است. بسیاری از کسانی که در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم زیسته‌اند چنین صحنه‌هایی را بر صفحه‌ی تلویزیون یا پرده‌ی سینما دیده‌اند: ستون‌های نظامی که برای تصرف پایتخت در حرکتند، تانک‌هایی که میدان‌ها و چهارراه‌ها را بسته‌اند، سربازان غرق جنگ‌افزار که شهروندان را زیر نظر دارند، نبرد و تیراندازی خیابانی، حمله‌ی نیروی زرهی و نظامیان به مقر رئیس دولت و گاه پرواز هواپیماها و بمباران هوایی کاخ رئیس دولت. به این ترتیب، ماشین نظامی به راه می‌افتد، موانع را درهم می‌شکند، دولتی را به زور اسلحه سرنگون می‌کند و دولتی دیگر را، به گزینش رهبران پیروزمند، بر سر کار می‌آورد. هرچند در سال‌های اخیر از دامنه‌ی کودتاها کاسته شده، این شیوه‌ی جابه‌جایی دولت هنوز به پایان کار خود نرسیده است. اما جامعه‌ی ایران چه تجربه‌هایی در این زمینه داشته است؟ چه نوع کودتاهایی در این سرزمین رخ داده است؟ علل وقوع کودتاها چه بوده است؟ کودتا به پیروزی کدام نیروهای سیاسی انجامیده و کدام نیروها را از میدان بیرون رانده است؟ چه نوع حکومتی

جایگزین نظام پیشین شده است؟ پژوهشی که در دست دارید به این نکات می‌پردازد.

فصل یکم مبحثی نظری و تاریخی درباره‌ی پدیده‌ی کودتاست. چند نظریه به‌طور خلاصه بررسی می‌شوند. نظریه‌های کودتا بیش از این‌هاست. در این‌جا بر چند مورد تأمل می‌کنیم که دیدگاهی جامع به پدیده‌ی کودتا دارند. انواع کودتاها معرفی می‌شوند و برای هر یک از آن‌ها به نمونه‌هایی تاریخی اشاره می‌کنیم. بخشی از این فصل نیز به فن کودتا و مراحل گوناگون مانند برنامه‌ریزی، اجرای عملیات و پیامدها می‌پردازد.

در فصل‌های دوم تا پنجم کودتاهاى ایران بررسی می‌شوند. فصل دوم به نخستین تجربه‌ی ایرانیان در این زمینه می‌نگرد که در قالب به‌توبستن مجلس شورای ملی چهره‌ی خود را نشان داد و به براندازی مشروطیت و برقراری حکومت استبدادی انجامید. فصل سوم درباره‌ی انحلال مجلس دوم است. برخی از مورخان آن واقعه را کودتا نمی‌دانند، زیرا دولت زیر فشار روسیه مجبور شد مجلس را منحل کند. به‌هرحال دوره‌ی قانونگذاری مجلس پایان یافته بود و تعطیل آن بدون خونریزی و به‌آرامی انجام گرفت. اما در این بررسی اقدام دولت در برچیدن قوه‌ی قانونگذاری حرکتی کودتایی شمرده می‌شود. فصل چهارم کودتای سوم اسفند را بررسی می‌کند و فصل پنجم به ۲۸ مرداد اختصاص دارد. روش کار در فصل‌های دوم تا پنجم کمابیش یکسان است. کودتا پدیده‌ای است که به‌طور معمول ریشه‌های سیاسی و اجتماعی ژرفی دارد و پیامد مبارزه یا بن‌بست سیاسی است. بنابراین، برای آشنایی با علل و زمینه‌های کودتا، باید ریشه‌ها را شناخت. یکی از نکته‌های مهم این است که بدانیم کودتاهاى ایران در چه موقعیتی رخ داده‌اند. برای شناخت موقعیت باید به ماهیت و شیوه‌ی مبارزه‌ی سیاسی‌ای پی ببریم که در جامعه جریان داشت. در این فصل‌ها می‌کشیم شرایط سیاسی و اجتماعی هر دوره را بشناسیم و نیروهای درگیر پیکار سیاسی را مشخص کنیم. سرانجام به این موضوع می‌رسیم که کدام نیروهای سیاسی شیوه‌های متعارف و قانونی مبارزه را کنار می‌نهند و به ابزار فراقانونی رو می‌برند. هدف و انگیزه‌ی این نیروها نیز باید مشخص شود.

محدوده‌ی زمانی این پژوهش نیم‌قرن از تاریخ معاصر ایران است. در این مدت، دولت‌های بزرگ بیگانه به صورت‌های مختلف بر سرنوشت کشور تأثیر

می‌گذاشتند. قدرتمندان جهانی در ایجاد زمینه‌ها و شرایط کودتایی سهیم بودند، در برنامه‌ریزی و تدارک عملیات مشارکت داشتند، گاه بر اجرای کودتا نظارت می‌کردند یا هدایت آن را به دست می‌گرفتند. برای شناخت کودتاهاى ایران، باید به بررسی هدف‌های سیاسی و شیوه‌ی کار قدرت‌های بزرگ نیز توجه داشت. از سوی دیگر، کودتا عملی است که با ابزار و فنون نظامی صورت می‌گیرد، بنابراین مسائل فنی کودتا را نمی‌توان کنار گذاشت. این مسائل چنینند: کدام افراد و سازمان‌ها شبکه‌ی توطئه را پدید می‌آورند؟ روند برنامه‌ریزی چگونه شکل می‌بندد؟ برای براندازی حریف چه شیوه‌هایی به کار می‌افتد؟ نیروهای ضدکودتا کدامند و توان مقاومت آنان در چه حد است؟ قدرت سیاسی چگونه دست به دست می‌شود و چیرگی پیروزمندان از چه راه‌هایی بر جامعه تحمیل می‌شود؟

این پژوهش نمی‌خواهد تاریخ پنجاه سال ایران را بازگو کند. هدف فصل‌های دوم تا پنجم بررسی و تحلیل زمینه‌ها، چگونگی و پیامدهای کودتا در چهار مقطع زمانی مشخص است. رویدادهای تاریخی دستمایه‌ی رهیابی به چنین هدفی بوده‌اند. با وجود این، تصور می‌رود با شناخت آن کودتاها آگاهی گسترده‌تری از تحولات سیاسی کشورمان به دست می‌آوریم و از زاویه‌ای جدید به علل بی‌سامانی حکومت مشروطه می‌نگریم.

مباحث فصل یکم دیدگاهی کلی برای بررسی موضوعی کودتاها در اختیارمان می‌نهد. این دیدگاه در فصل‌های بعدی به بخش‌های کوچک و جزئی تقسیم می‌شود. این جزئیات در حد توان و امکان بررسی می‌شوند. اگر این وظیفه با دقت و درستی انجام بگیرد، می‌توانیم با اصولی که در هر یک از چهار دوره بر رفتار سیاسی کودتاگران حاکم بوده‌اند آشنا شویم. در فصل پایانی، آن اصول با یکدیگر ترکیب می‌شوند و در چارچوبی کلی در اختیار خواننده قرار می‌گیرند. به این ترتیب، فصل ششم در پی آن است که در صورت امکان به الگویی برای کودتاهاى ایران دست یابد.

این بررسی به صورت مقایسه‌ای پیش می‌رود. الگوسازی در فصل آخر بر پایه‌ی یافته‌های فصل‌های پیشین است که هر یک به دوره‌ی تاریخی مشخصی اختصاص دارد. در بررسی‌های مقایسه‌ای همواره این خطر در کمین پژوهشگر است که واقعیت‌های تاریخی را بنا به سلیقه و میل خود ببیند و آن‌ها را به گونه‌ای

در کنار هم بچیند که با دیدگاه کلی از پیش‌سامان‌یافته‌اش بخواند. امید می‌رود این بررسی به چنین دامی نیفتد.

سخنی درباره‌ی منابع بگوئیم. کودتا عملی غیرقانونی است و با پنهانکاری و لاپوشانی درمی‌آمیزد. «عملیات کثیف» مانند دروغ‌پردازی، رشوه‌دهی، جاسوسی و قتل در خلال عملیات رخ می‌دهد. توطئه‌گران از مداخله‌ی خود در چنان عملیاتی سخن نمی‌گویند یا سخن راست نمی‌گویند. کارگزاران کودتاهای ایران از این قاعده‌ی کلی برکنار نبوده‌اند. آنان منبع موثقی از خود برجا نگذاشته‌اند که بتوان با اطمینان به آن استناد جست. اسناد دولت‌های خارجی که در دسترسند نیز چندان قابل اعتماد نیست. برای نمونه اسناد دولت تزاری درباره‌ی کودتای محمدعلی‌شاه آمیخته به پیشداوری‌اند. نقش لیاخف و وزیرمختار روسیه در برنامه‌ریزی کودتا پوشیده می‌ماند و از مداخله‌ی دولت روسیه سخنی به میان نمی‌آید.

کودتاهای سوم اسفند و ۲۸ مرداد هنوز پدیده‌هایی سیاسی شمرده می‌شوند. بخش بزرگی از اسناد مربوط به این دو رویداد در دسترس نیستند. اسناد وزارتخانه‌های خارجه و جنگ انگلیس مطالب نهفته در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را آشکار نمی‌سازند. هنوز این موضوع پنهان مانده که کدام مرکز حکومتی انگلیس تصمیم‌گیرنده‌ی آن ماجرا بوده است. حتی مداخله‌ی مأموران عالی‌رتبه‌ی انگلیسی در ایران مانند آبرونساید و نورمن را نیز تنها برپایه‌ی قرائن می‌توان تا حدی بازشناخت. اسناد منتشرشده‌ی وزارت امور خارجه‌ی امریکا مربوط به دوره‌ی حکومت دکتر مصدق و ۲۸ مرداد در همه‌ی موارد شفاف نیستند. این اسناد درباره‌ی نشست‌های تصمیم‌گیرندگان کودتا مطلبی نمی‌گویند و به فعالیت گروه‌های کار در وزارت امور خارجه و سازمان سیا، که واژگونی مصدق را تدارک می‌دیدند، اشاره ندارند. فعالیت فرمانده عملیات در ایران، کریمت روزولت، و گروه او ناگشوده می‌ماند. همکاری سفیر امریکا در تهران با کودتاگران به سکوت برگزار می‌شود. اسناد سازمان سیا که دیگر جای خود دارند.

در سال‌های اخیر چند پژوهش ارزشمند درباره‌ی سوم اسفند انجام گرفته است، از جمله کتاب‌های هوشنگ صباحی، سیروس غنی، همایون کاتوزیان و استفانی کرونین. همین‌طور کتاب‌ها و مقالات متعددی درباره‌ی ۲۸ مرداد منتشر شده است. پژوهشگرانی مانند پروانه آبراهامیان، فخرالدین عظیمی، محمدعلی

موحد و غلامرضا نجاتی آثاری پربها نگاشته‌اند. پژوهش‌های مارک گازیوروسکی و جیمز گود نیز ارزشمندند. اما هر دو پژوهشگر از چشم‌انداز جنگ سرد به مداخله‌ی امریکا می‌نگرند. مشخصات کامل این نوشته‌ها در خلال فصل‌ها و در فهرست منابع آمده است. در سوی دیگر، پژوهش‌های بی‌ارزش نیز کم نیستند. به دست‌اندرکاران این کودتاها یا بازماندگان آن‌ها نمی‌توان امید بست که واقعیت ماجراها را بگویند. آنان به طور طبیعی به تئیه‌ی کار خود و توجیه آن رویدادها می‌پردازند. عده‌ای دیگر، که گاه در فن تاریخ‌نگاری هم آموزش ندیده‌اند، پا به میدان گذاشته و، برپایه‌ی اسناد بی‌اعتبار و نوشته‌های ضعیف، رویدادهای تاریخی را به دلخواه خود بازنویسی و تعبیر کرده‌اند. در بررسی کودتاهای ایران باید با دقت و نقادانه به اسناد، منابع، خاطرات و پژوهش‌ها نگرست. مورخ باید در حد توان علمی خود بکوشد منابع درست را از نادرست تمیز بدهد.

در پایان از دوستانی یاد می‌کنم که در گردآوری منابع یاورم بوده‌اند. خود را سپاسگزار این بزرگواران می‌دانم: آقایان کسرا و شهریار آزموده، دکتر محمدعلی اکبری، کاوه بیات، همایون حمیدی، دکتر وحید سینایی، دکتر علی ططری، لطف‌الله لطفی، ادوارد ملیکف و خانم پرستو منتشلو. همکاران گرامی‌ام در گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی و مدیر محترم گروه، دکتر محمدحسن رازنهران، در کمال محبت از بار تدریس و پایان‌نامه‌هایم کاستند تا بتوانم کار نگارش را به پایان برسانم. دست‌اندرکاران نشر ماهی، به‌ویژه آقایان مهدی نوری و حسین سجادی، با تلاش پیگیرانه‌ی خود امکان چاپ این کتاب در زمانی کوتاه را فراهم آوردند. اعضای خانواده، به‌خصوص همسر فرح صالحی، محیط خانگی را آرام و دلپذیر ساختند و همواره پشتیبان و مشوق شکیبایی من بودند. مهربانی و همراهی این یاوران ارجمند فراموش‌نشدنی است. از آنان سپاسگزارم و سرافرازی و بهروزی‌شان را آرزو می‌کنم.

سهراب یزدانی

گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی

مهرماه ۱۳۹۵

فصل یکم

درباره‌ی کودتا

کودتا چیست؟

اصطلاح فرانسوی «کودتا»^۱ به معنی «ضربه بر دولت» است. مفهوم آن سرنگونی سریع دولت به دست گروهی توطئه‌گر است که به طور معمول نظامی‌اند. اما این اصطلاح سرنوشتی همانند بعضی واژگان سیاسی دیگر داشته است؛ فراوان به کار می‌رود، بی آن‌که در کاربردهای دقت‌چندانی شود. از این اصطلاح برای اشاره به شورش نظامی، قیام مسلحانه، قدرت‌یابی حزب یا دسته‌ای سیاسی به یاری گروه‌های فشار و گاه از راه انقلاب، تقلب در انتخابات، سرکوب مخالفان، سیاست‌های اضطراری دولت و انواع رویدادهای دیگر استفاده می‌شود. در همه‌ی این موارد، می‌خواهند بگویند در میدان سیاست عمل غیرقانونی و آمیخته به خشونت انجام گرفته است. اما بهره‌گیری دلخواهانه از اصطلاح «کودتا» به این معنی نیست که تعریف درست و جامعی برایش وجود ندارد.

«کودتای نظامی» پدیده‌ای مشخص است و تعریفی دقیق به این شرح دارد: کودتا حرکتی است غیرقانونی که گروهی توطئه‌گر به دست نیروهای مسلح منظم و با اِعمال خشونت یا تهدید به بهره‌گیری از خشونت انجام می‌دهند. توطئه‌گران به طور مستقیم بر قلب دولت ضربه می‌زنند، اعضای دولت را برکنار می‌کنند و، چنان‌چه پیروز شوند، هیئت دولت جدیدی را بر سر کار می‌آورند.^(۱) حال این تعریف را بشکافیم و جزئیاتش را بررسی کنیم. کودتا همیشه حرکتی توطئه‌آمیز و

1. Coup d'Etat

غیرقانونی است و چیزی به نام کودتای قانونی وجود ندارد. این حرکت را نیروهای مسلح دولتی انجام می‌دهند، زیرا در هر واحد سیاسی مستقل دولتی بر سر کار است که اهرم‌های قدرت را در دست دارد و قوانین همان واحد سیاسی به آن مشروعیت می‌بخشند. برای واژگون کردن دولت از راه کودتا باید ابزار نظامی به کار بیفتد و این ابزار در اختیار ارتش است.^(۲) سرنگون کردن دولت به طور معمول به خشونت می‌انجامد و با آتش جنگ‌افزار صورت می‌گیرد. اما گاه تنها تهدید به استفاده از سلاح دولت را به تسلیم وامی‌دارد.

توطئه‌گران همیشه بخشی از بدنه‌ی سازمان دولتی هستند. تصاحب قدرت نیز در درون نظام سیاسی موجود رخ می‌دهد و یک گروه حاکم بر جای گروه حاکم پیشین می‌نشیند.^(۳) البته می‌توان به مواردی اشاره کرد که کودتاگران، پس از دستیابی به قدرت، گروه حاکم را به طور کامل سرنگون کرده و تحرک طبقاتی را در جامعه شدت بخشیده‌اند. برای نمونه، در چند کشور، وابستگان به قشرهای متوسط جانشین اربابان فئودال و زمینداران بزرگ شده‌اند. اما در این موارد نیز، مانند کودتاهای دیگر، ابزار جابه‌جایی ارتش بوده که خود بخشی از نظام سیاسی موجود یا دولت به معنی وسیع کلمه شمرده می‌شود.

توطئه‌گران می‌خواهند اراده‌ی خود را بر جامعه تحمیل کنند و راه مطمئن برای رسیدن به این هدف از میان برداشتن دولت موجود است. آن‌ها برای این کار باید کانون‌های قدرت حکومتگران را تصرف کنند. به همین علت بود که گفته شد کودتاگران بر قلب دولت ضربه می‌زنند، یعنی مراکز اصلی و مهم دولتی را در اختیار خود می‌گیرند. بنابراین اگر پادگانی نظامی — حتی در پایتخت — نافرمانی کند، اما نظامیان سرکش قصد سرنگونی دولت را نداشته باشند، عمل آن‌ها را نمی‌توان کودتا شمرد. همچنین اگر نظامیان در بخشی از کشور سر به شورش بردارند و حتی مخالفت خود را با نظام حاکم اعلام کنند، اقدام آن‌ها را نمی‌توان کودتا نامید، مگر این‌که خود را برای سرنگون کردن دولت به پایتخت برسانند.

پیامدهای کودتا از حد جابه‌جایی هیئت دولت و گروه‌های حکومتگر فراتر می‌رود و ابعاد زندگی سیاسی را تغییر می‌دهد. این اقدام توازنی را که بین نیروهای سیاسی برقرار بوده است به صورتی تازه درمی‌آورد. نیروهای رقیب را از میدان بیرون می‌راند و اغلب سطح مشارکت سیاسی مردم را کاهش می‌دهد. همین‌طور

با استفاده از روش‌های نظامی و سرکوبگرانه می‌کوشد تحرک سیاسی را در جامعه کاهش دهد یا از میان بردارد.^(۴)

غصب حاکمیت با ابزار نظامی موضوع تازه‌ای نیست. چند پژوهشگر نخستین نمونه‌های کودتا را در تمدن‌های چند هزار سال پیش یافته‌اند. اریک کارلتون^۱ سرزمین مصر در سده‌ی چهاردهم پیش از میلاد را گهواره‌ی کودتاهای بعدی می‌داند.^(۵) سرداران در ایران ساسانی مدعیان تاج و تخت بودند. بهرام (وهرام) چوبین، فرمانده سپاه ایران، پادشاهی خسرو پرویز را نپذیرفت و به پایتخت سپاه کشید. خسرو گریخت و بهرام تاج شاهی بر سر نهاد. سرانجام خسرو به یاری رومی‌ها و ارمنیان بهرام را درهم شکست و او را از سرزمین ایران گریزند.^(۶) در سال‌های پایانی پادشاهی ساسانیان، یکی از سپهبدان به نام رستم (رستم) فرخزاد بر پایتخت دست انداخت و ملکه‌ی ساسانی، آذرمیدخت، را از تخت به زیر آورد و کور کرد. اما خود بر جای او ننشست، بلکه به شاه‌سازی پرداخت. به این ترتیب، در مدت چهار سال، ده شاهنشاه بر امپراتوری ساسانی حکومت راندند.^(۷)

امپراتوری روم نیز آوردگاه سرداران جاه‌طلب بود. در این‌جا به یک نمونه اشاره می‌شود. در سال ۸۸ پیش از میلاد، مبارزه بین اشراف و جناح مردمی شدت گرفته بود. مردمی‌ها بر رقیب خود برتری نسبی یافتند و سردار اشرافی، سولا^۲، را از فرماندهی سپاه خاوری برکنار کردند. سولا خود را به سپاهیانش رساند، آن‌ها را به مخالفت با حکومت جدید برانگیخت و به رم لشکر کشید. او وارد پایتخت شد، قوانین ضد اشرافی را لغو کرد، قدرت جناح مردمی را از میان برداشت، هواداران خود را وارد سنا کرد و این مجلس اشرافی را به صورت برترین نهاد حکومتی درآورد.^(۸) اما مداخله‌ی منظم و پیاپی نظامیان رومی در دایره‌ی حکومت با پرتورین‌ها^۳ گره خورد. پرتورین‌ها گارد امپراتور بودند و وظیفه داشتند از او و شهر رم محافظت کنند. اما در روزگار پایانی امپراتوری کار به جایی کشید که همان نگهبانان امپراتوران را سرنگون می‌کردند یا می‌کشتند و امپراتور دیگری را بر جایش می‌نشاندند و امور حکومتی را زیر نظر خود می‌گرفتند.^(۹)

در سده‌های بعد و در جوامع مختلف، سایه‌ی مردان شمشیر بارها بر سر

1. Eric Carltton

2. Sulla

3. Praetorians

حاکمان افتاد. دیلمیان در دربار عباسی، ینی‌چری‌ها در عثمانی، سران قزلباش در دربار صفوی و افسران گارد تزاری در روسیه‌ی سده‌ی هجدهم حاکمان را از میان برمی‌داشتند و حاکم دیگری را بر تخت می‌نشاندند. بنابراین مداخله‌ی نظامیان در امر کشورداری پدیده‌ای بوده که از اعصار کهن آغاز شده و در طی هزاره‌ها بارها رخ داده است. اما ماهیت آن مداخله‌ها با نمونه‌های امروزی همان‌قدر تفاوت دارد که سپاه‌های باستانی با ارتش‌های نوین. در نمونه‌های باستانی، مانند شورش سولا یا امپراتورتراشی پرتورین‌ها، سپاهیان در پی سود خود بودند. لژیون‌ها رقیب یکدیگر شمرده می‌شدند و برنامه‌ی اجتماعی و سیاسی نداشتند. آن‌ها از سردار خود پیروی می‌کردند و فردی خودی را به قدرت می‌رساندند. دستمزد بیش‌تری می‌گرفتند و نسبت به هم‌وردان خود موقعیت بهتری می‌یافتند. اگر به خواسته‌هایشان نمی‌رسیدند، از فرمانده خود می‌گسستند و به سردار رقیب او می‌پیوستند.^(۱) مداخله‌ی سپاهیان در اروپای فئودال مقوله‌ای دیگر بود. در این جوامع، جنگاوران به فرماندهانی وابستگی داشتند که از زمره‌ی اشراف و نجبا بودند. بین رهبران لشکری و کشوری برخورد چندانی رخ نمی‌داد، زیرا هر دو گروه خاستگاه طبقاتی یکسانی داشتند. اگر هم افسرانی پیدا می‌شدند که از امر فرمانروا سر بی‌چند، همچنان به دودمان پادشاهی و اصل توارث در سلطنت وفادار می‌ماندند.^(۲) چنین شورش‌ها یا نافرمانی‌هایی را به نام «کودتای کاخی» یا «انقلاب کاخی» می‌شناسند.

بسیاری از پژوهشگران انقلاب کبیر فرانسه و کودتای ناپلئون بناپارت را سرآغاز کودتاهای جهان معاصر می‌دانند. فاینر^۱ این گزاره را می‌پذیرد، اما می‌افزاید که نمونه‌ی نخستین کودتای راستین را می‌توان در خلال انقلاب انگلستان (۱۶۴۰-۱۶۴۹) یافت. در مرحله‌ی اول این انقلاب، موسوم به «انقلاب پارلمان»، مبارزه بر سر قدرت بین شاه چارلز اول و پارلمان در گرفت و به سود پارلمان تمام شد. در مرحله‌ی بعد، نیروی نظامی انقلابی یا «ارتش نمونه‌ی نو»^۲ با پارلمان در افتاد. در سی‌ام نوامبر ۱۶۴۸، ارتش به سوی لندن حرکت کرد و در دوم دسامبر مراکز حکومتی و پارلمان را به تصرف درآورد. فرماندهان ارتش به یاری این نیرو برنامه‌های خود را پی در پی پیش بردند. شاه را محاکمه و اعدام

کردند، حکومت سلطنتی را از میان برداشتند، مجلس لردها را بستند و جمهوری انگلستان را برقرار ساختند. نهادهای سیاسی کشور دستخوش دگرگونی‌هایی بزرگ شدند.

ارتش نمونه‌ی نو به علت ترکیب اجتماعی‌اش، سازمان سیاسی، پایگاه فکری و تشکیل شورای نظامی که در برابر مقام‌های کشوری به استقلال رفتار می‌کرد، همانندی بسیار با ارتش‌های مداخله‌گر سده‌ی بیستم داشت: همانند این ارتش‌ها خود را مظهر اراده‌ی مردم یا نماینده‌ی خداوند می‌دانست؛ با کودتا پایتخت را تصرف کرد؛ عملیاتش قاطع و پیروزی‌اش سریع بود؛ عملیات را فرماندهی عالی ارتش و افسران هدایت و اجرا کردند، بی‌آن‌که توده‌ی مردم در اقدام آن‌ها شرکت داشته باشند.^(۳) اما اگر مورخان از چنین رویداد تاریخی سرنوشت‌سازی آگاهند، پس چرا انقلاب فرانسه را مبدأ کودتاهای نظامیان می‌دانند؟ فاینر می‌گوید ماجرای انگلستان پدیده‌ی تاریخی یگانه‌ای بود که سرگذشت و اهمیت آن به مدت دو سده در گمنامی و بدفهمی مدفون شد. ضمن این‌که در هیچ کجای گیتی هم نیروی طرفدار یا مخالفی برنبینگیخت که بخواهد از چنان نمونه‌ای پیروی کند.^(۴) بنابراین نمی‌توان آن را منشأ کودتاهای بعدی دانست.

حال ببینیم در فرانسه چه گذشت و کودتای ناپلئون چگونه رخ داد.^(۵) از زمانی که حکومت ژاکوبین، به ریاست روبسپیر و یاران او، در ماه ترمیدور (ژوئیه) ۱۷۹۴ سرنگون شد و قدرت اجرایی به دست «هیئت‌مدیره»^۶ی پنج نفره افتاد، زمینه‌های اجتماعی قدرت‌گیری نظامیان رفته‌رفته فراهم آمد.^(۷) پس از ماجرای ترمیدور، نهادهای انقلابی از انقلابیون و ژاکوبین‌ها و قشرهای فرودین پاکسازی شدند و دارندگان ثروت و وابستگان حکومت به آن‌ها راه یافتند. قانون اساسی تازه حق رأی عمومی را از بین برد و به ثروتمندان محدود شد. عمر محدودیت‌های اقتصادی و قیمت‌های ثابت دوره‌ی ژاکوبین به پایان رسید و اقتصاد آزاد رواج گرفت.

فشار اقتصادی بر تنگدستان به جایی رسید که مردان و زنان محله‌های فقیرنشین در ماه‌های ژرمینال (مه) ۱۷۹۴ و پرریال (آوریل) ۱۷۹۵ به مجلس ریختند و خواستار نان و قانون اساسی سال ۱۷۹۳ شدند، قانونی که به بخش بزرگی از مردان حق رأی داده بود. این شورش‌ها به‌سادگی در هم شکست و

ارتش فویور سن آنتوان^۱ را تصرف کرد. این محله‌ای بود که از بدو انقلاب مرکز جنبش فرودستان پاریسی شناخته می‌شد. در ماه واصله می‌یر (اکتبر) ۱۷۹۵ سلطنت‌خواهان از ناخرسندی پاریسی‌ها بهره جستند و شورش مسلحانه‌ای به راه انداختند. هیئت‌مدیره از ژنرال ناپلئون بناپارت و چند ژنرال جوان دیگر یاری طلبید. اینان مردم را با آتش توپخانه درو کردند و شورش را در هم شکستند. از آن پس هیئت‌مدیره بیش از پیش به ژنرال‌ها متکی شد. کار فرماندهان ارتش تنها فرونشاندن اعتراض‌های خیابانی نبود. هیئت‌مدیره در سرزمین‌های پیرامون فرانسه سرگرم جنگ و یغماگری بود و برای ادامه‌ی این سیاست به پشتیبانی افسران عالی‌رتبه نیاز داشت.

در سال ۱۷۹۷، انتخابات مجالس دوگانه برگزار شد و سلطنت‌خواهان اکثریت را به دست آوردند. یکی از طرفداران سلطنت نیز به عضویت هیئت‌مدیره درآمد. بار دیگر نظامیان به میدان آمدند و سلطنت‌خواهان را از مجلس بیرون راندند. سپس در انتخابات سال ۱۷۹۹ گروه کثیری از ژاکوبین‌ها به مجلس راه یافتند. به این ترتیب، هیئت‌مدیره و بورژوازی از دو سو احساس خطر می‌کردند: سلطنت‌طلبان در جناح راست قد برافراشته بودند و ژاکوبین‌ها در سمت چپ احیا می‌شدند. در چنین فضای سیاسی و اجتماعی‌ای بود که اندیشه‌ی تجدید نظر در قانون اساسی و تشکیل قوه‌ی مجریه‌ی نیرومند قوت گرفت. چند دولتمرد به رهبری امانوئل ژوزف سی‌یس^۲، عضو بانفوذ هیئت‌مدیره، به فکر کودتای نظامی افتادند. سی‌یس در جست‌وجوی «شمشیر» بود و سرانجام ناپلئون بناپارت را برگزید.

ناپلئون کارنامه‌ی نظامی درخشانی داشت. پیروزی‌هایی بزرگ در نبرد با دشمنان فرانسه به دست آورده بود. در گذشته با ژاکوبین‌ها نزد دوستی می‌باخت، شورش سلطنت‌خواهان را سرکوب کرده بود و در میان طیف‌های گوناگون جامعه محبوبیت داشت. او در مصر به سر می‌برد که از برنامه‌ی کودتا آگاه شد. با پانصد مرد جنگی شتابان به فرانسه بازگشت و بی‌درنگ به توطئه‌گران پیوست. دو عضو هیئت‌مدیره، سی‌یس و پی‌یر-روژه دوکو^۳، از ستون‌های اصلی توطئه بودند. یک

مدیر دیگر نیز اندک‌زمانی بعد به آن‌ها پیوست. وزیر پلیس، ژوزف فوشه^۱، از ماجراهای پشت پرده خبر داشت، اما خود را به ندانستن زد. وزیر امور خارجه، تالیران^۲، یاور ناپلئون بود. برادر ناپلئون، لوسین، ریاست مجلس پانصدنفره را برعهده داشت. نیمی از اعضای مجلس سنا نیز پول گرفته بودند و با توطئه‌گران همکاری کردند.

برنامه چنان اجرا شد که گویی قوه‌ی قانونگذاری از ناپلئون یاری طلبیده است. این شایعه در پاریس پیچید که ژاکوبین‌ها توطئه چیده‌اند تا دولت را سرنگون کنند. مجلس سنا ناپلئون را به فرماندهی نیروهای مسلح پایتخت و حومه منصوب کرد و به او مأموریت داد طرح ژاکوبین‌ها را نقش بر آب سازد. افراد پادگان پاریس به او وفادار بودند و سربازان محافظ هیئت‌مدیره و مجلس نمی‌خواستند با او به ستیز برخیزند. قرار شد هر دو مجلس جلسات خود را در حومه‌ی پایتخت برگزار کنند تا از آسیب ژاکوبین‌ها در امان بمانند.

نمایندگان در خارج پاریس گرد آمدند. ناپلئون وارد مجلس سنا شد و گفت که برای نجات قوه‌ی قانونگذاری به میدان آمده است. او درخواست کرد وظیفه‌ی تشکیل دولت جدید را به وی بسپارند. سنا همراهی نشان داد. اما نمایندگان مجلس پانصدنفره بر سرش ریختند و کتکش زدند. لوسین، برادر او، سربازان نارنجک‌انداز را برانگیخت که به مجلس حمله ببرند. نارنجک‌اندازها با سرنیزه‌های آخته وارد تالار شدند. نمایندگان گریختند. تعدادی از آن‌ها بازداشت شدند و زیر فشار هرچه را که فاتحان گفتند تصویب کردند. سپس به انحلال مجلس رأی دادند. هیئت‌مدیره نیز منحل شد. قدرت عالی‌هی اجرایی در اختیار سه کنسول درآمد. ناپلئون به مقام کنسول اول رسید و قدرت اجرایی در دست او متمرکز شد. سی‌یس و دوکو کنسول‌های دیگر بودند. حکومت کنسولی، یا درحقیقت دیکتاتوری نظامی ناپلئون، پنج سال دوام آورد تا آن‌که سرانجام جایش را به امپراتوری او سپرد.

ماهیت حرکت ناپلئون به گونه‌ای بود که آن را بدل به نقطه‌ی آغازین کودتاهای بعدی کرد. دولت فرانسه بین قوه‌ی قانونگذاری نیرومند و قوه‌ی مجریه‌ی ضعیف تقسیم شده بود. بورژوازی قدرت اجتماعی را در اختیار داشت،

1. Joseph Fouché

2. Charles Maurice de Talleyrand

1. Faubourg St. Antoine

2. Emmanuel Joseph Sieyès

3. Pierre-Roger Ducos

اما هم از تحرک سیاسی توده‌های مردم و قدرت‌گیری ژاکوبین‌ها و هم از بازگشت سلطنت‌خواهان هراسان بود. هیئت‌مدیره برای بقای خود به ارتش تکیه می‌کرد، اما با مسئله‌ی رابطه‌ی بین حکومت کشوری (غیرنظامی) و لشکریان (نظامیان) روبه‌رو بود. این معضل از دل انقلاب سر برآورده بود و از آن زمان تاکنون گریبان همه‌ی دولت‌ها را به صورتی گرفته است. ناپلئون این گره را با شمشیر نظامی برید و نمونه‌ای در زمینه‌ی برتری ارتش بر غیرنظامیان برجا گذاشت. روش قبضه‌ی قدرت او نیز با گذشتگان فرق می‌کرد. به عقیده‌ی مالاپارته، این کودتا مسائل تاکتیکی نوینی را به میان آورد. این تاکتیک هم شیوه‌ی فنی قبضه‌ی قدرت (تصرف نظامی مناطق حساس شهر) بود، هم ویژگی قانونی‌نشان‌دادن عمل.^(۱۶) ابزار کودتای ناپلئون ارتش بود، اما او و حامیانش کوشیدند کار خود را قانونی جلوه دهند. به همین دلیل غصب قدرت در پارلمان و در میان نمایندگان مجلس انجام گرفت. اما در دنیای جدید، کودتاها تنها به صورت نمونه‌های تاریخی انگلستان و فرانسه رخ نمی‌دهند، بلکه دولت‌ها در کشورهای مختلف با انواع گوناگون کودتاها روبه‌رو می‌شوند.

انواع کودتا

کودتاها را می‌توان به صورت‌های گوناگون طبقه‌بندی کرد. پژوهشگران بر پایه‌ی رویدادهای امریکای لاتین سه نوع کودتا را از هم تمیز می‌دهند. نام آن‌ها را نیز از همان سرزمین می‌گیرند، سرزمینی که بیش از هر جای دیگر دنیا انواع کودتاها را آزموده است. نوع اول «سرنگونی دولت»^۱ نام دارد. این اصطلاح برای نشان‌دادن موقعیتی است که کودتاگران در خلال عملیات خود شخص رئیس دولت را از بین می‌برند. نوع دوم «کودتای پادگانی»^۲ است که طی آن نظامیان دولت را واژگون می‌کنند و هیئت‌دولت جدیدی را بر جایش می‌نشانند. گاه هر دو نوع کودتا همراه با یکدیگر اجرا می‌شوند، یعنی هم رئیس دولت از میان می‌رود و هم دولت سرنگون می‌شود و دولتی جدید به انتخاب نظامیان بر سر کار می‌آید. سرانجام نوع نادری را می‌توان یافت که آن را با اصطلاح «خودسرنگونی»^۳ مشخص می‌کنند و می‌توانیم آن را کودتای «خودی» یا «درون‌حکومتی» بنامیم. این

1. golpe de Estado
3. auto-golpe

2. cuartelazo

کودتا را رئیس قوه‌ی مجریه انجام می‌دهد، با این هدف که نظارت خود را بر مجموعه‌ی نظام سیاسی بگسترد و فراتر از چارچوب قانون اساسی حکومت کند.^(۱۷)

نمونه‌های نوع اول و دوم فراوان است. نمونه‌ی اول را از صربستان می‌آوریم. در نیمه‌شب دهم ژوئن ۱۹۰۳، چند افسر توطئه‌گر به داخل کاخ شاه الکساندر اوبرنویچ^۱ ریختند و او و ملکه را کشتند. همدست‌های آنان در نقاط مختلف شهر نخست‌وزیر و وزیر جنگ را از بین بردند و چند عضو دیگر دولت را زخمی برجا گذاشتند. پایتخت در سپیده‌دم به دست توطئه‌گران افتاد. دولتی جدید بر سر کار آمد. ارتشیان پیروزمند شاهزاده پیتز قراگیورگویچ^۲ را، که در ژنو می‌زیست، شاه جدید اعلام کردند. در روز پانزدهم ژوئن، مجلس‌های دوگانه بر تصمیم ارتش صحنه نهادند. مقام‌های کلیدی ارتش نیز به دست افسران توطئه‌گر افتاد. به این ترتیب، در طی دو ساعت و با نیرویی اندک، به بهای هفده کشته و ده زخمی، خانواده‌ای سلطنتی واژگون شد، دودمان دیگری بر سر کار آمد و به مدت چهل و دو سال بر صربستان حکومت راند. ترکیب هیئت‌دولت و بسیاری از سیاست‌ها و شیوه‌ی حکومت نیز دگرگون شد.^(۱۸)

ناپلئون با سرنگونی هیئت‌مدیره نخستین نمونه‌ی «کودتای پادگانی» را برجا گذاشت. یکی از نمونه‌های جدید در آرژانتین پدید آمد. در سال ۱۹۵۵، رئیس‌جمهور خوان پرون^۳ از چند سو زیر فشار بود. طبقه‌ی متوسط با او مخالفت می‌کرد. کلیسای کاتولیک سر ناسازگاری داشت و چون پرون با اسقف‌های مخالف درافتاد، پاپ تکفیرش کرد. تنها نیروی اجتماعی طرفدار او اتحادیه‌های کارگری بودند. در شانزدهم سپتامبر ۱۹۵۵، ارتش کودتا به راه انداخت. نیروی ضربت را دو هنگ تفنگدار دریایی تشکیل می‌دادند. پرون از پایتخت گریخت و سپس از کشور بیرون رفت. نظامیان یکی از افسران توطئه‌گر به نام ژنرال ادواردو لوناردی^۴ را به ریاست‌جمهوری منصوب کردند.^(۱۹)

ترکیب دو نوع «سرنگونی دولت» و «کودتای پادگانی» در کشورهای مختلف رخ داده است. در این‌جا از عراق یاد می‌شود. در سال ۱۹۵۸، فیصل دوم بر این کشور سلطنت می‌کرد، اما اداره‌ی سیاسی کشور به دست نوری السعید بود،

1. Alexander Obrenovich
3. Juan Peron

2. Peter Karageorgevich
4. Eduardo Lonardi

دولتمردی راستگرا که از غرب، به خصوص انگلستان، طرفداری می‌کرد و مخالف سرسخت ملی‌گرایان عرب بود. برای فهم علل کودتای عراق باید از وضعیت جهان عرب در آن مقطع سر درآورد. ملی‌گرایان و طرفداران اتحاد کشورهای عرب در یک سو بودند و حکومت‌های راستگرای طرفدار غرب در سوی دیگر. مبارزه بین آن‌ها چند کشور عربی را به آشوب کشانده بود. در ماه مه ۱۹۵۸، جنگ داخلی لبنان آغاز شد و کامیل شمعون، رئیس‌جمهور غرب گرا، رویاروی ملیون لبنانی قرار گرفت. موضوع دیگری که شرایط سیاسی را پیچیده می‌کرد این بود که سوریه و مصر با یکدیگر متحد شده و «جمهوری متحده عرب» را برپا کرده بودند. این جمهوری پشتیبان ملیون لبنان بود. نوری السعید می‌خواست به شمعون کمک برساند. سرلشکر عبدالکریم قاسم و افسر زیردست او، سرهنگ عبدالسلام عارف، دستور گرفتند با یک تیپ به سوی اردن بروند و به سوریه حمله کنند و اتحاد این کشور با مصر را به هم زنند تا شمعون بتواند در لبنان دست بالا را بگیرد. قاسم و عارف عضو گروه کوچکی از افسران بودند که از مدتی پیش برای سرنگون کردن حکومت برنامه می‌ریختند و در انتظار فرصت مناسب به سر می‌بردند. قرار بر این بود که نیروی زیردست آن‌ها پس از گذر نمایشی از میان بغداد به سوی مرز اردن بشتابند. اما این نیرو در روز چهاردهم ژوئیه پایتخت را تصرف کرد و مراکز حساس شهر و کاخ سلطنتی را به محاصره درآورد. فیصل و ولیعهد او، امیر عبدالاله، در دم کشته شدند. نوری السعید یکی دو روز بعد به دام افتاد و به قتل رسید. نظام سلطنتی برچیده شد و جمهوری عراق اعلام گشت. قاسم به ریاست‌جمهوری رسید و عارف را به معاونت خویش منصوب کرد.^(۲۰)

مورد سوم، یعنی «کودتای درون‌حکومتی» (یا خودی)، نمونه‌ی تاریخی پرآوازه‌ای دارد که کودتای لویی بناپارت در میانه‌ی سده‌ی نوزدهم فرانسه است.^(۲۱) انقلاب ۱۸۴۸ حکومت پادشاهی فرانسه را از بین برده و «جمهوری دوم» را تأسیس کرده بود. لویی ناپلئون بناپارت، برادرزاده‌ی ناپلئون بناپارت، برای مدت چهار سال به ریاست‌جمهوری برگزیده شده بود، اما قانون اساسی اجازه نمی‌داد او بار دیگر خود را نامزد آن مقام کند. برای این‌که چنین مانعی از سر راه برداشته شود، دستگاه اداری و استناداران «جنبش دادخواست‌ها» را در سراسر کشور سامان دادند که هدفش تجدید نظر در قانون اساسی بود. اکثر

نمایندگان مجلس هم اصلاح قانون اساسی را می‌پذیرفتند. لویی باید آرای موافق دو سوم نمایندگان را به دست می‌آورد، اما در این کار ناکام ماند. باز هم سیل دادخواست‌ها به سوی پایتخت سرازیر شد. اما رئیس‌جمهور و مشاوران او این بار برنامه‌ی دیگری داشتند.

چند ژنرال از الجزایر — که مستعمره‌ی فرانسه بود — به پاریس فراخوانده شدند. چند ژنرال دیگر، که جنبش مردم را در سال ۱۸۴۸ سرکوب کرده بودند، به توطئه‌گران پیوستند. وفاداری ارتش این‌گونه تضمین شد. یکی از هواداران رئیس‌جمهور نیز به ریاست پلیس رسید. در شب دوم دسامبر ۱۸۵۱، نظامیان دست‌به‌کار شدند. پاریس به تصرف پنجاه هزار سرباز درآمد. در پایتخت حکومت‌نظامی برقرار شد. ارتش مقاومت کم‌رنگ مخالفان در چند نقطه‌ی پایتخت را درهم شکست. مجلس منحل شد. نمایندگان مجلس و مخالفان سرشناس بازداشت شدند. رئیس‌جمهور در بیانیه‌ای به نام «دادخواست به مردم»، مجلس را متهم کرد که سرگرم توطئه و برانگیختن بی‌نظمی بوده است. قانون اساسی جدید دوره‌ی ریاست‌جمهوری را ده سال تعیین کرد و اختیاراتی وسیع در گزینش اعضای دولت، نمایندگان دو مجلس و دستگاه قضایی به وی سپرد. سپس در پاییز سال ۱۸۵۲ همه‌پرسی در سراسر کشور برگزار شد. با پشتیبانی هفت میلیون و هشتصد هزار رأی موافق در برابر دویست و پنجاه هزار مخالف عمر جمهوری به پایان رسید. «امپراتوری دوم» اعلام شد و لویی، با لقب ناپلئون سوم، بر تخت امپراتوری نشست. در حرکت لویی بناپارت همه‌ی اجزای «کودتای درون‌حکومتی» به چشم می‌خورد. او رئیس قوه‌ی مجریه بود، برای افزایش قدرت خود به نیروی نظامی توسل جست، با کودتا بر نهادهای قانونی چیره شد، بر مجلس تهمت قانون‌شکنی بست تا عمل خود را موجه و قانونی نشان دهد، قانون اساسی را تغییر داد، نظام سیاسی را برانداخت و امپراتوری را بر جای جمهوری نشاند.

علاوه بر این سه نوع، کودتایی از گونه‌ی دیگر نیز در چند کشور رخ داده است. رُزمی اوکین^۱ به سه کودتای پیروز اشاره می‌کند که طی آن‌ها نظامیان دولت‌های دلخواه خود را بر سر کار آوردند، اما رئیس قوه‌ی مجریه یا شخص

1. Rosemary O'Kane

اول کشور را کنار نگذاشتند و او را تا مدتی تحمل کردند. اوکین از کودتاهای اندونزی، اروگوئه و اتیوپی نام می‌برد. در اندونزی، نظامیان در اکتبر ۱۹۶۵ قدرت را به دست گرفتند، اما رئیس‌جمهور احمد سوکارنو را ساقط نکردند. سرانجام در مارس ۱۹۶۷ او را کنار گذاشتند و رهبر کودتا، ژنرال سوهارتو، مقام او را به دست آورد. در اروگوئه، یگان‌های ارتش در فوریه‌ی ۱۹۷۳ مراکز اصلی پایتخت را در اختیار خود گرفتند. رئیس‌جمهور ماریا بوردابری^۱ با آن‌ها کنار آمد. مجلس منحل شد، شورای امنیت ملی وظایف آن را بر عهده گرفت و برتری نظامیان را بر هیئت‌دولت تثبیت کرد. در ژوئن ۱۹۷۶، سه سال و چهار ماه بعد از ضربه‌ی نخستین، نظامیان رئیس‌جمهور را برکنار کردند و مقام او را به معاون قبلی‌اش، آلبرتو دمیچلی^۲، سپردند. در صفحه‌های بعد به مورد اتیوپی اشاره خواهد شد.

این کودتاها از نوع «پادگانی» بودند. در عین حال، اوکین ویژگی دیگری را نیز در آن‌ها می‌یابد که ویژگی «تأخیری» یا «زمان‌بر» است، به این معنا که نیروی نظامی توطئه‌گر در دوره‌ای، از چند ماه گرفته تا چند سال، قدرت رئیس کشور را خردخرد می‌جود و ذره‌ذره از بین می‌برد.^(۲۲) از سوی دیگر، یکی از شرایط پیروزی کودتا این است که به سرعت به هدف‌هایش برسد. حداکثر زمان برای کامیابی کودتا را چهل و هشت ساعت می‌دانند.^(۲۳) پس چرا کودتاگران پیروزمند رئیس کشور را بی‌درنگ کنار نمی‌نهند و او را برای مدتی، گاه چند سال، تحمل می‌کنند؟ برای گرفتن پاسخ، ابتدا به چند مورد کودتاهای زمان‌بر توجه می‌کنیم.

یکم. مصر: در ساعات پایانی شب ۲۳ ژوئیه‌ی ۱۹۵۲، افسران مصری، که پایه‌گذار سازمان «افسران آزاد» بودند، بر قاهره چیره شدند. پیش از سپیده‌دم، عملیات کودتا با موفقیت پایان گرفت. افسران آزاد ژنرال نجیب را به ریاست دولت برگزیدند. ملک فاروق در ۲۶ ژوئیه از سلطنت کناره‌جست و به اروپا رفت. شورای نیابت سلطنت به وجود آمد و فرزند فاروق، به نام احمد فؤاد دوم، عنوان پادشاه گرفت. چند ماه بعد، در ۱۸ ژوئن ۱۹۵۳، افسران آزاد اعلام کردند که نظام سلطنتی پایان گرفته و جمهوری مصر برپا شده است. در آوریل ۱۹۵۴،

نجیب ریاست شورای انقلاب را به سرهنگ جمال عبدالناصر، نخست‌وزیر جدید، سپرد. ناصر در سال ۱۹۵۶ به ریاست‌جمهوری رسید.^(۲۴) در طی این حوادث، با آن‌که شاه پس از سه روز مقام خود را واگذار کرده بود و جانشینش کودکی بیش نبود، کودتاگران به فرصتی یازده‌ماهه نیاز داشتند تا طومار نظام گذشته را یکسره در هم بپیچند.

دوم. یونان: صبح روز ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ کودتای سرهنگان انجام گرفت و پایتخت به تصرف نیروی توطئه‌گر درآمد. اعلامیه‌ی سرهنگان با نام و پیام شاه از رادیو پخش شد و خبر از تعلیق چند اصل قانون اساسی داد. اما اعلامیه ساختگی بود و کنستانتین دوم، پادشاه یونان، از توطئه‌ی نظامیان خبر نداشت. سپس با توصیه‌ی چند ژنرال، که خود در توقیف کودتاگران بودند، و پادرمیانی سفیر امریکا در آتن شاه به واقعیت سیاسی تن داد. بازار چانه‌زنی بر سر تقسیم قدرت گرم شد و سرانجام دولتمردی طرفدار پروپاقرص سلطنت ریاست دولت را بر عهده گرفت. هشت ماه بعد، شاه کوشید در برابر کودتاگران به مقاومت برخیزد، اما فرصت از دست رفته بود. او به ناچار از کشور بیرون رفت.^(۲۵) سلطنت چند سال بعد، در ژوئن ۱۹۷۳، ملغی شد و یونان به جمهوری تبدیل گشت. در قضیه‌ی یونان، شاه هشت ماه پس از کودتا در درون کشور به سر برد و کودتاگران نظام سلطنتی را، به ظاهر هم که شده، شش سال دیگر تحمل کردند.

سوم. اتیوپی: اتیوپی یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان در سده‌ی بیستم بود. قدرت سیاسی در دست امپراتور هایله سیلاسی^۱ قرار داشت، اما حاکمیت مطلقه‌ی او رفته‌رفته سست می‌شد. کشاورزان، سربازان و دانشجویان پیایی سر به شورش می‌گذاشتند. از فوریه‌ی ۱۹۷۴ ناآرامی خیابان‌های پایتخت، آدیس‌آبابا، را فراگرفت. سرانجام در پایان ماه ژوئن ۱۹۷۴ نیروهای ارتشی شبانه وارد پایتخت شدند و نخست‌وزیر، وزیران و افسران عالی‌رتبه‌ی ارتش و پلیس را بازداشت کردند و به زندان انداختند. آن‌ها بر وفاداری خود به امپراتور تأکید ورزیدند و مدعی شدند که بازداشت‌ها را به فرمان او انجام داده‌اند. قدرت سیاسی ابتدا در «شورای عالی نظامی» متمرکز بود که از ۱۲۰ نفر برگزیدگان یگان‌های مختلف تشکیل می‌شد. سپس مرکز دیگری به نام «شورای موقت اداری-نظامی»،

1. Haile Selassie

1. Maria Bordaberry

2. Alberto Demichelli

با نام اختصاری درگ^۱ به معنی کمیته، به وجود آمد. دستگیری وابستگان نظام پیشین ادامه پیدا کرد. نهادهای وابسته به امپراتور یکایک منحل شدند. سرانجام در سپیده دم دوازدهم سپتامبر، چند افسر به کاخ امپراتور رفتند و فرمان خلع او را خواندند. سپس امپراتور را بازداشت کردند و به پادگانی نظامی بردند. مبارزه‌ی قدرت بین نظامیان چند سالی ادامه داشت، تا این‌که در فوریه‌ی ۱۹۷۷ سرهنگ منگیستو هایله ماریام^۲ پیروز میدان از آب درآمد.^(۲۶) در اسیویی هم وقفه‌ای چند ماهه رخ داده بود. نظامیان در ژوئن ۱۹۷۴ بر پایتخت دست یافتند و حدود یک ماه بعد نخست‌وزیر جدید را برگزیدند. آن‌ها سه ماهی هم با امپراتور سر کردند و پس از آن‌که هرچه می‌خواستند به نام او انجام دادند، کنارش گذاشتند. علاوه بر این نمونه‌ها، که به نام «زمان‌بر» شناختیم، نوع دیگر کودتا را نیز می‌توان تشخیص داد. در نوع اخیر، کودتاگران پیروز می‌شوند و به خواسته‌های خود نیز می‌رسند، اما رئیس حکومت را برکنار نمی‌کنند، بلکه با او کنار می‌آیند. به این دو نمونه نگاه کنیم:

یکم. ایتالیا: در روز ۲۸ اکتبر ۱۹۲۲، چند هزار فاشیست ایتالیایی از مناطق مختلف به سوی رم حرکت کردند. آن‌ها شهرهای شمال کشور را در اختیار خود گرفتند و اداره‌های دولتی و کلاتری‌ها را تصرف کردند. ارتش و پلیس مقاومتی نشان ندادند یا با آن‌ها همکاری کردند. پادشاه ایتالیا، ویتوریو امانوئل سوم^۳، از نخست‌وزیر خود لوییجی فاکتا^۴ پشتیبانی نکرد، بلکه از او خواست استعفا بدهد. در روز ۲۹ اکتبر، شاه به طور کامل تسلیم شد و از رهبر حزب فاشیست، بنیتو موسولینی^۵، دعوت کرد به پایتخت بیاید و دولت جدیدی تشکیل بدهد.^(۲۷) در طی چند سال بعد، حزب فاشیست قدرت را به طور کامل قبضه کرد، احزاب دیگر را از میان برداشت و رهبران سیاسی مخالف را به زندان و تبعید فرستاد. پارلمان یکپارچه فاشیستی شد. سیاست داخلی و خارجی را رهبران فاشیست تدوین و اجرا می‌کردند. در حقیقت، دیکتاتوری فاشیستی بر ایتالیا چیره بود و موسولینی، در مقام نخست‌وزیر، بیش از بیست سال رهبر یک‌ه‌تاز کشور شمرده می‌شد. از سوی دیگر، شاه مقام خود را حفظ کرد. او قدرت سیاسی چندانی نداشت، اما

1. Dergue

2. Mengistu Haile Mariam

3. Vittorio Emanuel

4. Luigi Facta

5. Benito Mussolini

دربار مرکز گردآمدن گروهی عنصر ضدفاشیست بود. پس از شکست‌های نظامی ایتالیا و ورود متفقین غربی به سیسیل، شاه به گردآوری پشتیبانان سیاسی پرداخت و، به کمک شورای عالی فاشیسم، موسولینی را در ژوئیه‌ی ۱۹۴۳ از مقامش خلع کرد و مارشال پیترو بادولیو^۱ را به جای او نشاند. فاشیسم قدرتش را از دست داد، اما نظام پادشاهی برجا ماند تا در ماه مه ۱۹۴۶ همه‌پرسی به زندگی‌اش پایان بخشید.^(۲۸)

دوم. تایلند: این کشور تاکنون حداقل سی کودتا به خود دیده است. طغیان افسران جوان در ژوئن ۱۹۳۲ نخستین مورد بود. این حرکت به تدوین قانون اساسی انجامید و سلطنت مشروطه را در کشور برقرار کرد. با این‌همه رامای هفتم، پادشاه تایلند، تخت و تاج خود را نگاه داشت. در همه‌ی کودتاهای بعدی نیز به شاه وقت ابراز وفاداری شد و او مقام رئیس حکومت را حفظ کرد.^(۲۹) آخرین کودتا در ماه مه ۲۰۱۴ درگرفت. فرمانده کل ارتش، ژنرال پرایوت چان-اوجا^۲، و همکاران نظامی‌اش اعلام کردند قانون اساسی به تعلیق درآمده است و تنها یک ماده‌ی آن، که مربوط به نظام پادشاهی است، همچنان برجا می‌ماند. چند روز بعد، فرمانده ارتش خود را نخست‌وزیر خواند.

در همه‌ی این موارد، توطئه‌گران در میدان مبارزه پیروز شده بودند، اما یا مدتی بعد رئیس حکومت را کنار نهادند یا او را تا پایان کار خود تحمل کردند. شاید کسانی بگویند در این نظام‌های سیاسی رئیس قوه‌ی مجریه جنبه‌ی تشریفاتی دارد و بودن و نبود او تأثیری بر حکومت برآمده از کودتا نمی‌گذارد. می‌توانیم چنین گفته‌ای را برای ایتالیا و تا حدی مصر بپذیریم. اما شاه تایلند تا پیش از کودتای ۱۹۳۲ حکمرانی خودکامه با اختیارات مطلق بود. امپراتور اسیویی چنان مقتدر بود که تمام مقام‌های بالا، متوسط و حتی پایین را خود توزیع می‌کرد. از افسران عالی‌رتبه‌ی پلیس گرفته تا کارمند دونه‌پایه‌ی اداره‌ی پست همه به رأی او منصوب می‌شدند. در یونان، شاه آن‌قدر نفوذ داشت که توانست در ژوئیه‌ی ۱۹۶۵ نخست‌وزیر گیورگیوس پاندریو^۳ را، با آن‌که از پشتیبانی اکثر نمایندگان مجلس برخوردار بود، برکنار کند. حتی هنگامی که کودتای سرهنگان اتفاق افتاد، بسیاری از یونانی‌ها پنداشتند آن حرکت به دستور شاه انجام شده

1. Pietro Badoglio

2. Prayuth Chan-ocha

3. Giorgios Papandreu

است تا جلو پیروزی چپگرایان را در انتخابات عمومی بگیرد. بنابراین، برای توضیح مطلب نمی‌توان تنها بر مقام تشریفاتی رئیس دولت انگشت نهاد. دلایل را باید در جایی دیگر جست.

دلیل عمده تفاوت نظام‌های پادشاهی با جمهوری‌های نوین است. در دولت‌های جدید، که اکثر آن‌ها جمهوری‌اند، شهروندان به مفاهیمی مانند قانون اساسی، جمهوری و مردم احساس وفاداری می‌کنند. نظامیان نیز به همین مفاهیم سوگند وفاداری می‌خورند. دولت تا جایی مشروعیت دارد که تبلور عینی چنین مفاهیمی باشد. اگر حکومتگران نتوانند خود را نماد وفاداری به قانون اساسی، جمهوری و مردم نشان دهند، نظامیان این فرصت را می‌یابند که پا روی وفاداری خود بگذارند و دولت را واژگون کنند. افکار عمومی نیز در برابر این اقدام واکنش چندانی نشان نمی‌دهد. اما در حکومت‌های کهن، باید به دودمان حکومتگر و گاه شخص حاکم وفادار بود. ایدئولوژی سیاسی به مدتی طولانی بر ذهن مردم اثر بخشیده است و کودتاگران نیازمند زمانند تا احساس وفاداری مردم به حکومت پیشین را بزدایند. افسران توطئه‌گر اتیوپی برای بازداشت سیاستمداران و اطرافیان امپراتور مشکلی نداشتند، اما جرئت نمی‌کردند به سراغ خود او بروند. بنابراین کوشیدند ابتدا نقاب الوهیت را از چهره‌اش بردارند. آن‌ها بر فساد مالی امپراتور و ثروت‌اندوزی او، آن‌هم در بحبوحه‌ی قحطی و مرگ و میر هزاران اتیوپیایی، تأکید ورزیدند و خشم همگانی را برضد وی برانگیختند. آن‌گاه، پس از آن‌که آبروی امپراتور را ریختند، او را از مقامش خلع کردند.^(۳۰)

دلیل دوم نسبی بودن پیروزی توطئه‌گران در کودتاست. این امر هم در نظام‌های پادشاهی و هم در جمهوری‌هایی مانند اندونزی و اروگوئه صدق می‌کرد. در این کودتاها، توازن نیروهای سیاسی به گونه‌ای بود که کودتاجیان پیروز ناچار می‌شدند در آغاز کار با حاکم به سازش برسند و تقسیم قدرت با او را بپذیرند. به این ترتیب، بین اجرای اولیه‌ی کودتا و پیروزی نهایی آن فاصله‌ای می‌افتاد و کودتا حالت «خفته» پیدا می‌کرد. اما توطئه‌گران، در طی زمان، رفته‌رفته به برتری می‌رسیدند. هنگامی که توازن نیروهای سیاسی به سودشان می‌چربید و کفهی آن‌ها را از حریف سنگین‌تر می‌کرد، ضربه‌ی نهایی را فرود می‌آوردند. در نمونه‌های ایتالیا و تایلند، شاهان بی‌قدرت بر جای خود باقی ماندند. کودتاگران مقام تشریفاتی آن‌ها را حفظ کردند و در عین حال به هدف‌های خود نیز رسیدند.

پرسشی که همیشه مطرح بوده این است که اصولاً کودتاها به چه علل رخ می‌دهند؟ در این مورد نظریه‌هایی متنوع و متفاوت پرداخته شده است. در این جا به چند نظریه اشاره می‌شود که برای ادامه‌ی بحث ما ضروری است.

نظریه‌های کودتا

از سده‌ی نوزدهم به بعد، پس از هر کودتای پیروزمند و تأثیرگذار، کسانی کوشیده‌اند زمینه‌ها و علل آن پدیده را بررسی کنند. آثار اولیه در این زمینه به دنبال قدرت‌گیری لویی بناپارت در سال ۱۸۵۱ نوشته شد. ابتدا ویکتور هوگو با قدرت قلم خود تصویری از کودتای لویی بناپارت آفرید.^(۳۱) نگاه هوگو بر شخص لویی دوخته شده بود. به داوری هوگو، این رئیس‌جمهور ماجراجو خواهان افزایش قدرت اجرایی خود فراتر از چارچوب قانون اساسی بود. او پول‌های خزانه را برداشت و افسران بلندرتبه و سربازان را خرید و به کمک عده‌ای جاه‌طلب و سودجو و افراد بی‌اصل و نسب به هدف خود رسید.

اندکی بعد، کارل مارکس تصویری دیگر از همان رویداد ارائه داد.^(۳۲) مارکس زمینه‌ی اجتماعی کودتا را از ابزارهای آن جدا کرد. زمینه‌ی اجتماعی را نبرد طبقاتی در فرانسه فراهم می‌آورد. در واقع، در جریان انقلاب سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۹، قیام طبقه‌ی کارگر درهم شکست. بورژوازی به پیروزی رسید، اما بحران‌های اجتماعی ادامه یافت. قوه‌ی مجریه ضعیف بود و از پس بحران‌ها برنمی‌آمد. در سوی دیگر، دهقانان خرده‌مالک قرار داشتند که از شیخ انقلاب کارگری می‌ترسیدند. آن‌ها نمی‌توانستند به صورت طبقه‌ای اجتماعی درآیند و سازمان‌های اجتماعی لازم را برای حفظ منافعشان ایجاد کنند. بنابراین، هم بورژوازی و هم خرده‌مالکان روستا خواستار قوه‌ی مجریه‌ای نیرومند بودند و به صورت پشتیبانان اجتماعی لویی بناپارت درآمدند. ابزار کودتا بر دو پایه استوار بود: یکی ارتش که از لویی حمایت می‌کرد و دیگری «جمعیت ۱۰ دسامبر» که سازمانی متشکل از ته‌مانده‌ی همه‌ی طبقات اجتماعی بود. افرادی بی‌ریشه که از روند تولید اقتصادی بیرون رانده شده بودند، در این جمعیت گرد آمدند. این «لمپن»‌های پارسی زیر نظر پلیس فعالیت می‌کردند، رهبرشان ژنرال هوادار لویی بود و در مبارزه‌ی سیاسی نقش «مردم» را بازی می‌کردند.

هم هوگو و هم مارکس یکی از رویدادهای برجسته‌ی زمان خود را شرح